

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ مُحَمَّدًا وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

لُقْوَادُ قُرْآن

علامه آیت‌الله سید کمال حیدری

ترجمه:

حمزه امینی

ویرایش و بازبگری:

دکتر مسعود فکری

انتشارات دانشگاه امام صادق(ع)
تهران: بزرگراه شهید چمران،
پل مدیریت
تلفکس: ۱۴۲۳۷۰-۸۸۳۷
صندوق پستی: ۱۵۹-۱۴۶۵۵
E-mail: isu.press@yahoo.com
فروشگاه اینترنتی:
www.ketabesadiq.ir



دانشگاه امام صادق

تقوا در قرآن ■ تقریرات سید کمال حیدری ■ ترجمه: حمزه امینی ■ ویرایش و بازنگری: دکتر مسعود فکری
ناشر: دانشگاه امام صادق(ع) ■ چاپ اول: ۱۳۹۲ ■ قیمت: ۷۰۰۰ ریال ■ شمارگان: ۵۰۰ نسخه
چاپ و صحافی: زلال کوثر ■ شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۴-۳۸۱-۵

همه حقوق محفوظ و متعلق به ناشر است.

سرشناسه: حیدری، سید کمال. - ۱۳۳۸
عنوان و نام پدیدآور: تقوا در قرآن / تقریرات سید کمال حیدری؛ ترجمه حمزه امینی؛
ویرایش و بازنگری مسعود فکری
مشخصات نشر: تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری: ۱۹۹ ص.
فروش: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)؛ ۵۶۷ فلسفه و الهیات: ۵۵
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۴-۳۸۱-۵ ریال: ۷۰۰۰ -
موضوع: تقوا - جنبه‌های قرآنی.
شناسه افزوده: امینی، حمزه. - ۱۳۵۹، -، مترجم
شناسه افزوده: فکری، مسعود. - ۱۳۴۴، -، ویراستار
شناسه افزوده: دانشگاه امام صادق (ع)
ردی بندی کنگره: ۱۳۹۲/۷۲۵/۹۳۰۴۱/۱۰۴ BP
ردی بندی دیوبی: ۱۵۹/۳۹۷
شماره کتابشناسی ملی: ۳۴۲۳۳۸۲

فهرست مطالب

| | |
|---|----|
| سخن ناشر..... | ۷ |
| نگاهی گذرا به زندگی نامه علمی آیت‌الله سید کمال حیدری | ۹ |
| مقدمه ویراستار..... | ۱۳ |
| فصل ۱. اهمیت تقوا در قرآن کریم..... | ۱۵ |
| معنای لغوی تقوا..... | ۱۵ |
| نقش توحید..... | ۱۷ |
| برخی آثار ولایت الهی | ۳۱ |
| فصل ۲. مراتب تقوا..... | ۳۹ |
| طبقات مردم..... | ۴۳ |
| فصل ۳. آثار تقوا در دنیا..... | ۴۹ |
| حیات طیبه | ۵۱ |
| تشخص حق از باطل | ۵۸ |
| گشایش در سختی‌ها و مشکلات | ۶۱ |
| اثر تقوای بر روی نسل انسان | ۶۷ |
| فصل ۴. پیامدهای منفی فجور در دنیا..... | ۷۱ |
| پیامدهای تکوینی فجور..... | ۷۵ |
| فصل ۵. رابطه وجودی میان اعمال انسان و حوادث هستی | ۸۵ |
| عالی خارج و درون آن..... | ۹۲ |

| | |
|--|-----|
| نقش عوامل طبیعی در وقوع حوادث تکوینی | ۹۷ |
| سوال و جوابی مهم | ۱۰۰ |
| فصل ۶. آثار تقاو در آخرت | ۱۱۱ |
| دوان دوستی | ۱۱۳ |
| فصل ۷. راه‌های به دست آوردن تقاو. | ۱۲۱ |
| راه اول: اهداف اخروی | ۱۲۱ |
| روایات بهشت | ۱۲۵ |
| روایات دوزخ | ۱۲۷ |
| راه دوم: حب‌الهی | ۱۳۰ |
| پیروی از پیامبر(ص) | ۱۳۵ |
| برگزیدگان | ۱۴۳ |
| درستی راه‌ها | ۱۴۶ |
| دفع و رفع | ۱۵۰ |
| عصمت و عدالت | ۱۵۵ |
| رویکرد تطبیقی | ۱۵۷ |
| تفاوت زاهد، عابد و عارف | ۱۵۹ |
| نصوص و دلالات | ۱۶۰ |
| فصل ۸. راه رسیدن به حب‌الهی | ۱۶۳ |
| برتر بودن معرفت انفسی | ۱۶۵ |
| رویکرد حدیثی | ۱۶۹ |
| معرفت نسبت به خدا به وسیله خود خدا | ۱۷۱ |
| نگاهی تحلیلی | ۱۷۵ |
| راه ممکن برای شناخت خدا | ۱۷۷ |
| نقش شرع | ۱۸۱ |
| روایات مرتبط | ۱۸۵ |
| فصل ۹. صفات متقین | ۱۸۹ |
| فهرست منابع | ۱۹۷ |

«بسم الله الرحمن الرحيم»

وَلَقَدْ أَتَيْنَا دَارِودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي

فَضَلَّنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ

(قرآن کریم، سوره مبارکہ النمل آیه شریفه ۱۵)

سخن ناشر

فلسفه وجودی دانشگاه امام صادق علیه السلام که از سوی ریاست دانشگاه به کرات مورد توجه قرار گرفته، تربیت نیروی انسانی ای متعدد، باتقوا و کارآمد در عرصه عمل و نظر است تا از این طریق دانشگاه بتواند نقش اساسی خود را در سطح راهبردی به انجام رساند.

از این حیث «تربیت» را می‌توان مقوله‌ای محوری یاد نمود که وظایف و کارویژه‌های دانشگاه، در چارچوب آن معنا می‌یابد؛ زیرا که «علم» بدون «تزریکیه» بیش از آنکه ابزاری در مسیر تعالی و اصلاح امور جامعه باشد، عاملی مشکل ساز خواهد بود که سازمان و هویت جامعه را متأثر و دگرگون می‌سازد.

از سوی دیگر «سیاست‌ها» تابع اصول و مبادی علمی هستند و نمی‌توان منکر این تجربه تاریخی شد که استواری و کارآمدی سیاست‌ها در گرو انجام پژوهش‌های علمی و بهرمندی از نتایج آنهاست. از این منظر پیشگامان عرصه علم و پژوهش، راهبران اصلی جریان‌های فکری و اجرایی به حساب می‌آیند و نمی‌توان آینده درخشانی را بدون توانایی‌های علمی -

پژوهشی رقم زد و سخن از «مرجعیت علمی» در واقع پاسخ‌گویی به این نیاز بنیادین است.

دانشگاه امام صادق علیه السلام درواقع یک الگوی عملی برای تحقق ایده دانشگاه اسلامی در شرایط جهان معاصر است. الگویی که هم اکنون ثمرات نیکوی آن در فضای ملی و بین‌المللی قابل مشاهده است. طبعاً آنچه حاصل آمده محصول نیت خالصانه و جهاد علمی مستمر مجموعه بنیانگذاران و دانش‌آموختگان این نهاد است که امید می‌رود با اتكاء به تأییدات الهی و تلاش همه‌جانبه اساتید، دانشجویان و مدیران دانشگاه، بتواند به مرجعی تمام عیار در گستره جهانی تبدیل گردد.

معاونت پژوهشی دانشگاه امام صادق علیه السلام با توجه به شرایط، امکانات و نیازمندی جامعه در مقطع کنونی با طرحی جامع نسبت به معرفی دستاوردهای پژوهشی دانشگاه، ارزیابی سازمانی - کارکردی آنها و بالاخره تحلیل شرایط آتی اقدام نموده که نتایج این پژوهش‌ها در قالب کتاب، گزارش، نشریات علمی و... تقدیم علاقه‌مندان می‌گردد. هدف از این اقدام - ضمن قدردانی از تلاش خالصانه تمام کسانی که با آرمان و اندیشه‌ای بزرگ و ادعایی اندک در این راه گام نهادند - درک کاستی‌ها و اصلاح آنها است تا از این طریق زمینه پرورش نسل جوان و علاقه‌مند به طی این طریق نیز فراهم گردد؛ هدفی بزرگ که در نهایت مرجعیت مكتب علمی امام صادق علیه السلام را در گستره بین‌المللی به همراه خواهد داشت. (ان شاء الله)

ولله الحمد
معاونت پژوهشی دانشگاه

نگاهی گذرا به زندگی نامه علمی آیت‌الله سید کمال حیدری

وی در سال ۱۳۷۶ هق برابر با ۱۹۵۷ م در کربلاه حسینی چشم به دنیا گشود. از دوران نوجوانی در کنار دروس رسمی به دروس حوزوی علاقمند شده و در دروس فقهی اصولی برخی بزرگان شرکت می‌نمود. از لحاظ اجتماعی و سیاسی نیز فعالیت‌هایی داشت که در نهایت منجر به تعقیب ایشان از طرف حکومت بعضی گردید و ایشان مجبور به ترک کربلاه و نجف شده در شهر مقدس قم رحل اقامت افکندند. وی برادر سه شهید است که به دست رژیم ظالم بعضی به مقام شهادت نائل شدند.

زندگی علمی

خدمت علمی به مکتب اهل بیت و عصمت و طهارت افتخار و موهبتی الهی است که نصیب تعدادی از بزرگان علم و دانش شده است. این مهم با غور در آیات کریمه قرآنی و روایات و احادیث شریفه و صرف عمر در تدبیر و اندیشیدن در آیات الهی حاصل می‌شود. و نیاز به مجاهده شبانه روزی در کسب دانش‌های مختلف اعمّ از فقه و اصول و علم الحدیث و درایه و تفسیر و کلام و فلسفه و علوم ادبی و دارد. از این رو از دانشمندان بسیاری که به علوم وحیانی اهل بیت عصمت می‌پردازند تعداد کمی به قله‌های دانش می‌رسند. از جمله این بزرگان می‌توان به جناب آیت‌الله سید کمال حیدری اشاره نمود.

ایشان در ابتدا در کربلاه و سپس در نجف اشرف به کسب علم از علماء و فقهای آن روزگار مبادرت ورزیدند. از اساتید ایشان در آن دوره می‌توان به آیت الله سید محمدتقی حکیم، آیت الله شهید سید عبدالصاحب حکیم، آیت الله شهید سید محمدباقر صدر، آیت الله سید أبوالقاسم خوئی، آیت الله میرزا علی غروی، آیت الله سید نصرالله مستنبط اشاره نمود. البته بیش از همه از روش علمی و نیز حضور اجتماعی شهید صدر تأثیر پذیرفتند تا جایی که از وکلای شرعی ایشان در کربلاه شدند. تأثیر پذیری ایشان از شهید صدر در بسیاری از آثار علمی ایشان مشهود است.

پس از این که در شهر مقدس قم رحل اقامت افکنندگ به کسب فیض از علمای بزرگی چون آیت الله جواد تبریزی و آیت الله وحید خراسانی در فقه و اصول و آیت الله جوادی آملی و علامه حسن زاده آملی در تفسیر و فلسفه و عرفان پرداختند. از این پس خود در مسند تدریس علوم اهل بیت نشسته و علاوه بر تدریس مکرر دوره‌های سطح چندین سال به تدریس دروس خارج فقه و اصول و فلسفه و عرفان و تفسیر و عقاید مشغول هستند. و از آنجا که تمامی تدریس‌های ایشان به زبان عربی بوده توفیق این را داشته‌اند که جهان عرب را با معارف عمیقی که در حوزه‌های علمیه شیعه به خصوص نزد بزرگانی چون علامه طباطبائی (ره) و امام خمینی (ره) و بوده است آشنا سازند. از توفیقات ایشان این بوده است که در برنامه‌های ماهواره‌ای که سال‌های متتمادی بیش از ۱۰ سال- به زبان عربی در پاسخ به اندیشه‌های انحرافی جریان سلفی و هابی داشته‌اند توانسته‌اند قشر عظیمی از مخاطبین این اندیشه‌ها را از اندیشه‌های ناب اهل بیت سیراب سازند. این امر تا آنجا پیش رفته است که مراکز علمی سلفی‌گری و هابی‌گری برای پاسخدهنده به ایشان جایزه‌های هنگفتی تعیین نموده‌اند. ایشان علاوه بر تدریس در تألیف آثار علمی نیز از توفیقات بسیاری برخوردار بوده‌اند که بیش از ۱۰۰ جلد اثر در حوزه‌های گوناگون قرآنی-تفسیری، فقهی-اصولی، عقیدتی-کلامی، فلسفی-منطقی و اخلاقی و داشته‌اند.

از جمله آثار ایشان می توان به عنوانین ذیل اشاره نمود(شایان ذکر است
برخی از این عنوانین در حال ترجمه به فارسی است):

آثار علمی:

- وأقسامها ومعطياتها
١٥. علم الإمام (بحوث في
حقيقة ومراتب علم الأئمة
المعصومين)
١٦. العصمة بحث تحليلي في
ضوء المنهج القرآني
١٧. فلسفة الدين (مدخل للدراسة
منشأ الحاجة إلى الدين و تكامل
الشاريع)
١٨. البداء وكيفية وقوعه في
العلم الإلهي
١٩. القضاء والقدر وإشكالية
تعطيل الفعل الإنساني
٢٠. رؤية الله بين الإمكاني و
الامتناع
٢١. الغلو حقيقته و أقسامه
و از آثاری که با رویکرد تاریخی
و حدیثی در باب کلام مذاهب
نگاشته اند می توان آثار ذیل را نام
برد:
٢٢. التوحيد عند ابن تيمية
٢٣. معالم الإسلام الأموي
٢٤. السلطة وصناعة الوضع

الف) آثار قرآنی

١. منطق فهم القرآن ٣ جلد
٢. اللباب في تفسير الكتاب
٣. يوسف الصديق رؤية قرآنية
٤. الأسماء الحسنة في القرآن
ال الكريم
٥. أصول التفسير و التأويل أصول
التفسير و التأويل (مقارنة منهجية
بين آراء الطباطبائي و أبرز
المفسرين) ٢ جلد
٦. الاعجاز بين النظريه و التطبيق
٧. أولويات منهجية في فهم
المعارف الدينية
٨. التقوی فی القرآن
٩. صيانة القرآن من التحریف
١٠. مفهوم الشفاعة في القرآن
١١. المعاد رؤية قرآنية ٢ ج
١٢. العرش و الكرسي في القرآن
ال الكريم
- ب) آثار عقایدی:
١٣. التوحید بحوث تحلیلیة فی
مراتبه ومعطياته ٢ ج
١٤. الشفاعة بحوث في حقیقتها

- | | |
|--|--|
| <p>د) آثار اصولی- فقهی</p> <p>۳۲. شرح حلقات شهید صدر</p> <p>۳۳. عالم التجدید الفقهی</p> <p>(معالجة إشكالية الثابت و المتغير في الفقه الإسلامي)</p> <p>۳۴. بحوث في عملية الاستنباط الفقهي</p> <p>ه) أخلاق و عرفان</p> <p>۳۵. العرفان الشيعي رؤى في مرتكزاته النظرية و مسالكه العملية</p> <p>۳۶. التربية الروحية</p> | <p>والتأویل (دراسة في حياة معاویة)</p> <p>ج) آثار فلسفی- منطقی</p> <p>۲۵. شرح منطق مظفر</p> <p>۲۶. شرح نهاية الحكمة</p> <p>۲۷. شرح حکمت متعالیه (اسفار اربعه)</p> <p>۲۸. بحوث في علم النفس الفلسفی</p> <p>۲۹. فلسفة صدر المتألهين</p> <p>۳۰. مدخل إلى مناهج المعرفة عند الإسلاميين</p> <p>۳۱. المذهب الذاتي في نظرية المعرفة</p> |
|--|--|

از ویژگی های ایشان در مسائل علمی این است که معتقدند برای اینکه فردی اسلام‌شناس و مجتهد در معارف اسلامی به معنای عام شود لازم است به تمامی علوم اسلامی پردازد. از تفسیر قرآن و علوم قرآنی و علوم حدیث و رجال و درایه تا فقه و اصول و در نهایت اعتقادات و فلسفه و عرفان همه و همه در گستره علوم اسلامی جای دارند و در منظومه معرفتی اسلام‌شناسی نقش خود را ایفا می‌کنند. و البته مجتهد محقق کسی خواهد بود که در این عرصه های متعدد به پی‌ریزی بن مایه های معرفتی خود بر مبنای عقل و نقل پرداخته باشد. از این رو خود ایشان در تدریس های خود در سالیان متعدد به تمامی این حوزه های معارف اسلامی پرداخته اند و شاید این خصوصیت ایشان که در جهان اسلام نمونه هایی مانند امام خمینی(ره)، علامه طباطبائی(ره) و آیت الله جوادی آملی و ... داشته است، در جهان عرب کم نظری برآورده باشد.

مقدمه ویراستار

مفاهیم اسلامی، پایه‌های اصلی شکل‌گیری باورها و رفتارهای مؤمنان است^۱. از این رو تبیین و بررسی این مفاهیم و ارائه چشم‌انداز روشی از آن به بهره‌گیری از این مفاهیم می‌انجامد. قرآن کریم به عنوان اصلی‌ترین منبع فرهنگ اسلامی در ترسیم چارچوب این مفاهیم نقش اساسی داشته و معیار باز تعریف آن محسوب می‌شود. در همین راستا محقق ارجمند حضرت آیت‌الله سید کمال حیدری که کوشش‌های فراوانی برای گسترش هدفمند فرهنگ و اعتقادات اسلامی بر اساس بنیان‌های برگرفته از آموزه‌های پیامبر(ص) و اهل بیت (ع) را به کار بسته است، اثر حاضر را که در راستای بررسی و شناخت نقوای در قرآن ارائه کرده است. در این کتاب مؤلف محور اصلی پژوهش را جستجو در زوایای قرآن کریم قرار داده است هرچند چشم‌انداز مناسبی از موضوع نقوای در منظمه اندیشه اسلامی به معنای عام آن ارائه می‌نماید. از آنجا که اثر حاضر برای علاقه‌مندان و خوانندگان فارسی زبان نیز سودمند می‌نمود، آقای حمزه امینی نسب به برگردان آن به فارسی همت گماشته و اینک با ویرایش و بازنویسی مختصری تقدیم خوانندگان می‌شود. باشد که در راستای گسترش اندیشه مورد قبول خداوند و خرسندی اولیاء ایشان قرار گیرد.

دکتر مسعود فکری

تابستان ۱۳۹۲

دانشگاه امام صادق علیه‌السلام



اهمیت تقوا در قرآن کریم

پیش از پرداختن به آیاتی که بر اهمیت تقوا تأکید می‌کند، به معنای لغوی تقوا اشاره می‌کنیم.

معنای لغوی تقوا

راغب اصفهانی در مفردات گفته است: «وَقَى: الْوَقَايَةُ: حَفْظُ شَيْءٍ اسْتَأْمَدَ عَلَيْهِ وَقَاءُهُ وَقَاءُهُ كَه بَدَانَ آسِيبٌ مِّنْ رِسَانِدٍ، گَفْتَهُ مِنْ شُودٍ: وَقِيتُ الشَّيْءَ أَقِيهُ وَقَايَةً وَوَقَاءً. خَدَاوَنَدٌ در قرآن فرموده است: فَوَقَاهُمُ اللَّهُ، وَوَقَاهُمُ عَذَابَ السَّعِيرِ، وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ وَاقٍ، مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلَىٰ وَلَا وَاقٍ، قُوَا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا: وَتَقوِيٌّ: قَرَارٌ دَادَنَ نَفْسٌ در حفاظ است در برابر هرچه از آن بیم وجود دارد. در عرف شرع تقوا حفظ و نگهداری نفس از گناه است و این امر با ترک نواهی محقق می‌شود و با ترک برخی مباحات نیز کامل می‌شود، چرا که در روایت است: که حلال خدا آشکار و حرام او نیز آشکار و مشخص است اما هر کس بر لبه پرتگاه رود، شایسته است که در آن بیفتد». ^۱

سید حیدر آملی در تفسیر خود (المحيط الأعظم) گفته است: «بدان که تقوا مراتب و درجاتی دارد و درباره آن به حسب ظاهر و باطن اقوال

۱. المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، ص ۵۳۰، ماده «وقى».

مختلفی وجود دارد».

اما تقوا از نظر اهل ظاهر: عبارت است از اجتناب از محارم خدای تعالی و انجام واجبات و تکاليف شرعی. و انسان متّقی کسی است که با عمل صالح خود نسبت به عذاب الهی تقوا پیشه می‌کند و تقوا از این معنا آخذ شده که انسان بین خود و بین چیز ناخوشایندی مانعی قرار دهد. همچنان که گفته می‌شود: به وسیله سپر جلو تیر را گرفت یعنی بین خود و تیر مانعی قرار داد.

اما تقوا در نظر اهل باطن: عبارت است از اجتناب مذکور از آنچه که خداوند حلال کرده از جمله خوشی‌ها و لذت‌های دنیوی به حسب انواع و مراتب آن مگر به اندازه ضرورت؛ چه برسد به اجتناب از محارم الهی.^۱

البته بحث قرآنی برای ما اثبات می‌کند که انسان مؤمن هنگامی که در برابر گناهان کبیره تقوای الهی پیشه کند، خدای تعالی نیز گناهان صغیره او را می‌آمرزد، خدای تعالی فرموده: وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَكْفُرُ عَنْهُ سَيِّئَاتَهُ وَ يَعْظُمُ لَهُ أَجْرًا^۲: هر که تقوا پیشه سازد، خداوند بدی‌هایش را می‌پوشاند و پاداش او را را بزرگ می‌سازد و فرموده: وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابَ آمَنُوا وَ اتَّقُوا لَكَفَرَنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأَدْخَلَنَاهُمْ جَنَّاتَ النَّعِيمِ^۳: اگر اهل کتاب ایمان آورده و تقوا پیشه می‌ساختند، هر آیه بدی‌های آنان را می‌پوشاندیم و آن‌ها را وارد باغ‌های پر از نعمت می‌ساختیم.

منظور از تقوا بعد از ایمان، اجتناب از محارم الهی و پرهیز از گناهانی است که خشم الهی و عذاب آتش را حتمی می‌سازد، و آن شرک به خدا و سایر گناهان کبیره است که خداوند برای آن وعده آتش داده است؛ بنابراین منظور از سیئات که خداوند وعده پوشاندن آن را داده است، همان گناهان صغیره است و مطابق با این سخن خدای سبحان است: إِن تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا

۱. تفسیر المحیط الاعظم، سید حیدر آملی، ج ۱، ص ۲۷۸.

۲. طلاق: ۵.

۳. مائدہ: ۶۵.

تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفَّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نُدْخِلَكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا^۱: اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی شده‌اید دوری کنید، بدی‌های کوچک شما را می‌پوشانیم و شما را به جایگاهی ارجمند وارد می‌کنیم. بنابراین از این دو آیه آشکار می‌شود که در این سخن مقصوم(ع) در تعریف تقوا که فرمود: تقوا، اجتناب از محارم الهی است، منظور از محارم، گناهان کبیره است.^۲ حال که معنای لغوی و اصطلاحی تقوا آشکار شد، می‌کوشیم تا برخی حقایق قرآنی را که اهمیت این امر را بیان کرده است، بررسی کنیم و قبل آن باید به یک مقدمه اشاره کنیم.

نقش توحید

از جمله امور واضح این است که جوامع انسانی جز از طریق قانون نمی‌تواند به سعادت دست پیدا کند و قانون نیز حاکم نمی‌شود مگر زمانی که متکی بر ایمان به خدای واحد احده باشد و این ایمان جز از طریق اخلاق کریمه در آدمی رسوخ نمی‌کند. بنابراین توحید ریشه و اصلی است که درخت سعادت انسان بر آن می‌روید و شاخه‌های اخلاق کریمه از آن انشعاب پیدا می‌کند و ثمرات طیبه آن در جامعه اسلامی به بار می‌نشینند. خدای تعالی فرمود: «أَلْمَ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةً طَيِّبَةً أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتَيِ الْأَكْلَهَا كُلُّ حِينٍ يَأْذُنُ رَبُّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَيْرَيَةٍ كَشَجَرَةٍ خَيْرَيَةٍ اجْتُسِّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَوْارِرٍ»^۳: آیا ندیدی که خداوند چگونه مثل زده است؟ گفتار و اعتقاد پاک مانند درختی است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است و هر دم به اذن پروردگارش میوه می‌دهد و خدا برای مردم مثال‌ها می‌زنند، باشد که متوجه شوند و گفتار و عقاید ناپاک مانند درختی ناپاک است که ریشه‌کن

۱. نساء: ۳۱.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶ ص ۳۷، ج ۱۹ ص ۳۱۷.

۳. آیات ۲۴ تا ۲۶ سوره ابراهیم.

شده و ثبات و قراری ندارد. در این آیه ایمان به خدای تعالیٰ به متابه درختی است که اصل آن ثابت است و همان توحید است که هیچ شکی در آن نیست و ثمراتی که در هر زمان به اذن پروردگارش می‌دهد همان اعمال صالح است و فرع آن خلق نیکوست مانند عفت، شجاعت، عدالت، رحمت و نظایر آن.

بیان این حقیقت این است که انسان تنها زمانی می‌تواند به کمالی که برای آن خلق شده است برسد و در زندگی خود سعادتمند شود که با سایر افراد تشکیل اجتماع دهد، و با یکدیگر برای امور زندگی با همه تنوع و اختلافش، تعاون همکاری داشته باشند چرا که انسان به تنهایی نمی‌تواند همه آنها را انجام دهد.

همین امر انسان اجتماعی را به وضع قوانین و مقررات نیازمند ساخته است تا به وسیله آن حقوق افراد ضایع نشود و از بین نرود و مسلّم است که این قوانین تنها به واسطه مجموعه‌ای از قوانین کفری می‌تواند تأثیرگذار باشد که نسبت به متخلّفان و تجاوزگران به حقوق دیگران، اعمال شود و این بدی در مقابل بدی، آنان را بترساند. از طرفی افراد دیگر را برای انجام خوبی‌ها تشویق کند و این امر جز از طریق قوه حاکمه‌ای که بر اساس عدل و صدق حکومت کند قابل تحقیق نیست. و این هدف تنها زمانی محقق می‌شود که اجرا کننده قانون: اولاً: عالم به جرم باشد؛ ثانیاً: قادر به مجازات مجرم باشد.

اما هنگامی که جهل وجود داشته باشد و جرایم به خاطر جهل یا غفلت واقع شود – که بسیار این چنین است – مانعی برای تحقیق جرم وجود ندارد و قوانین به تنهایی نمی‌تواند خود به خود اجرا شود. همچنین زمانی که حکومت به دلیل نداشتن قدرت لازم، ضعیف باشد و در این امر سهل‌انگاری کند، مجرم بر حکومت غلبه پیدا می‌کند یا از حکومت قدرت بیشتری پیدا می‌کند و در این هنگام قوانین ضایع می‌شود و تخلّفات و تجاوز به حقوق مردم انتشار می‌یابد. و زمانی که این قدرت متمرکز باشد بلا و مصیبت

شدّت می‌یابد. در چنین شرایطی مردم ضعیف می‌شوند و قدرت آنان برای برگرداندن وضعیت به عدل و حق، سلب می‌شود. و تاریخ نیز پر است از داستان‌های طواغیت و حاکمان جور و تحکم ظالمانه آنان نسبت به مردم. و این امر اکنون نیز در بیشتر سرزمین‌ها فرا روی ما قرار دارد.

بنابراین قوانین و مقرّرات هر چند از لحاظ معنا و مفهوم عادلانه باشند و احکام کیفری هر چند که از شدّت برخوردار باشند، همان‌گونه که هستند در جامعه اجرا نمی‌شوند و راه تخلّف از آنها بسته نمی‌شود. اینجاست که نقش اخلاق فاضل‌اله انسانی، احترام به انسانیت، عدالت، کرامت، حیاء، رحمت و نظایر آن آشکار می‌شود تا ریشه ظلم و فساد را بکند. این بدان معناست که سنت‌ها و قوانین اجتماعی از تخلّف در امان نیست مگر زمانی که بر اساس اخلاق کریمه انسانی تأسیس و اقامه شود.

البته اخلاق به تنها‌یی منجر به سعادت جامعه نمی‌شود و انسان را به صلاح کار سوق نمی‌دهد مگر اینکه بر اساس توحید باشد. توحید، ایمان آوردن به این است که عالم و از جمله انسان خدای واحد و سرمدی دارد. خدایی که نه چیزی از علم او پنهان می‌ماند و نه در قدرت خود از کسی مغلوب می‌شود. همه چیز را بر اساس نظام أحسن و أكمل آفریده در حالی که بدان‌ها نیازی نداشت و سرانجام آن‌ها را به سوی خود بر می‌گرداند و مورد محاسبه قرار می‌دهد. آنگاه نیکوکاران را با احسان خود پاداش می‌دهد و گنهکاران را عقوبت می‌کنند، آنان نیز به صورت جاودانه متنعم می‌شوند یا در عذاب باقی می‌مانند. و پر واضح است که اگر اخلاق بر این عقیده تکیه کند، برای انسان هم و غمی جز جلب رضایت خداوند تعالی در اعمال خود، باقی نمی‌ماند و تمام اهتمام او به دست آوردن خشنودی خداوند می‌شود. به این ترتیب تقوی مانعی درونی و وجودانی در برابر ارتکاب جرم می‌باشد. ولی اگر اخلاق از عقیده توحید سیراپ نشود، برای انسان در زندگی اش غایت و هدفی باقی نمی‌ماند جز اینکه از متاع دنیای فانی بهره‌مند شود و تنها از

لذت‌های زندگی مادی ممتع شود».^۱

تقوا غایت عبادت

خدای سبحان انسان را برای بندگی خود آفرید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّةَ وَالْإِنْسَانَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ»^۲: جن و انس را نیافریدیم مگر برای بندگی. برای همین قرآن تأکید کرده است که از مهم‌ترین اهداف بعثت انبیا و رسول، دعوت به عبادت و بندگی خدای واحد أحد است: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَبَبُوا الطَّاغُوتَ»^۳: به درستی که در هر امتی پیامبری را مبعوث کردیم تا اینکه خدا را پرسنید و از پرسش طاغوت اجتناب کنید. و نیز فرمود: «وَإِنَّ اللَّهَ رَبُّكُمْ وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»^۴: قطعاً الله پروردگار من و شماست پس او را پرسنید این است راه مستقیم. واضح است که این عبادت چیزی جز وسیله‌ای برای تکامل آدمی نیست و گر نه خداوند سبحان نه عیب و کاستی دارد و نه نیازی به عبادت دارد تا به وسیله عبادت کسی تکامل پیدا کند و نیاز خود را با عبادت برآوردد. و به عبارتی دیگر: عبادت کمالی برای فعل یعنی انسان است نه اینکه کمالی برای فاعل یعنی خداوند باشد. خداوند تعالی فرمود: وَقَالَ مُوسَى إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ لَغَنِي حَمِيدٌ^۵: اگر شما و تمامی آنچه که در زمین است کافر شوند، خداوند بی‌نیاز و ستوه است. اما از طرفی دیگر می‌بینیم که قرآن عبادت را هدف نهایی برای آفرینش آدمی قرار نمی‌دهد بلکه عبادت را هدفی واسطه قرار می‌دهد و اهداف و غایبات دیگری را بر آن مترتب می‌سازد از قبیل این آیه که فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱ ص ۱۵۵ با تصرف.

۲. ذاریات: ۵۶.

۳. نحل: ۳۶.

۴. مریم: ۳۶.

۵. ابراهیم: ۸.

خَلَقْكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقَوْنَ^۱: ای مردم پروردگارستان را پرسیدید که شما و پیشینیان شما را آفرید، باشد که تقوا پیشه کنید. که در این آیه تقوا غایت و هدف عبادت قرار داده شده که انسان برای آن آفریده شده است. این بدان معناست که تقوا کمال مطلوب انسان است و عبادت زمینه را برای رسیدن به این کمال فراهم می‌سازد.

فخر رازی درباره این آیه گفته است: «عبادت فعلی است که به وسیله آن تقوا حاصل می‌شود چرا که اتفاء به معنای اجتناب از ضرر نیست بلکه باعث اجتناب از ضرر می‌شود. یعنی اجتناب از ضرر نتیجه اتفاء است نه اینکه خود آن باشد. بنابراین گویا خدای تعالی فرموده است: پروردگار خود را عبادت کنید تا از عقوبت او اجتناب کنید. لذا وقتی که گفته شود نفس فعل عبادت، اتفاء است، در حقیقت این تعبیر، مجازی است. زیرا اتفاء، غیر از چیزی است که اتفاء به وسیله آن حاصل می‌شود. متوجهی به دلیل ارتباط این دو امر به یکدیگر، نام یکی برای دیگری به کار رفته است.^۲ اما با این وجود تقوا نمی‌تواند هدف نهایی و غایت اصلی از خلقت انسان باشد زیرا بر اساس آنچه پیش از این بیان شد، تقوا توشه راه انسان برای لقاء الله و تقرّب به اوست و توشه راه، خود نمی‌تواند هدف باشد. هدف نهایی و غایت پایانی از عبادت و تقوی رسیدن به لقای الهی است: **«فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقاءَ رَبِّهِ فَلِيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحًا وَلَا يَشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»**^۳: هر کس که به دیدار پروردگارش امید دارد، پس عمل صالح انجام دهد و کسی را در پرستش پروردگار خود، شریک قرار ندهد. برای همین می‌بینیم که قرآن کریم از کسانی که به لقای پروردگارشان کفر ورزیدند و آن را انکار کردند، اخسرین اعمال یاد می‌کند و آنان را در اعمالشان زیانکارترین افراد می‌داند:

۱. بقره: ۲۱.

۲. تفسیر کبیر، ج ۲ ص ۱۰۱.

۳. کهف: ۱۱۰.

«فُلْ هَلْ نُبَيِّنُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ أَنْهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَاءُهُ فَحَبَطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُقْيِيمُ لَهُمْ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَرُزْنَا»^۱: ای پیامبر بگو آیا شما را از آن‌ها که در کردارشان زیان کارتریند، آگاه سازیم؟ کسانی هستند که سعی‌شان در زندگی دنیا هدر رفته و با این حال می‌پندارند که کار نیک انجام می‌دهند آنان کسانی هستند که آیات پروردگارشان و لقای او را انکار کردند، در نتیجه اعمالشان تباہ گردید ما نیز روز قیامت برای آنان میزانی قرار نمی‌دهیم. بنابراین اگر انسان بتواند که به مقام لقای الهی برسد - که این امر محقق نمی‌شود مگر از طریق عبادت و تقوا - پس به رستگاری حقیقی رسیده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آتَيْنَاكُمْ أَصْبَرْرُوا وَصَابَرُوا وَرَابطُوا وَأَنْقُوا اللَّهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۲: تقوای الهی پیشه کنید، باشد که رستگار شوید که در این آیه هدف تقوا را رسیدن به رستگاری معرفی کرده است. همچنین می‌فرماید: «فَذُلِّلَ حَمَانٌ مِنْ زَكَّاهَا وَقَذِيلٌ خَابَ مِنْ دَسَّاهَا»^۳: حقیقتاً کسی که ترکیه نفس کند به رستگاری رسیده و بی‌گمان آنکه خود را به گناهان بیالاید، محروم می‌گردد. خداوند در آیات متعددی اهل فلاح و رستگاری را معرفی کرده است از این جهت که خیرات از آنان است، و میزان اعمال آن‌ها سنگین است و ... خداوند می‌فرماید: «وَالْوَرْزَنْ يوْمَيْدِ الْحَقِّ فَمَنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۴: در روز قیامت معیار سنجش حق است؛ پس کسانی که اعمال وزن شده شان سنگین آید هم ایشان رستگارند. این جاست که در می‌یابیم از چه جهت تقوا ملاک کرامت حقیقی نزد خداوند است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُورًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ

۱. کهف: ۱۰۵-۱۰۳.

۲. آل عمران: ۲۰۰.

۳. شمس: ۹-۱۰.

۴. اعراف: ۸.

اللَّهُ أَتْقَأْكُمْ^۱: ای مردم همانا ما شما را از مردی و زنی آفریدیم و شما را به صورت تیره‌ها و قبیله‌هایی قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. قطعاً گرامی‌ترین شما نزد خداوند، با تقواترین شما هستند. زیرا تقوا منجر به سعادت حقیقی و حیات طیبه ابدی انسان در جوار پروردگارش می‌شود: «إِنَّ الْمُتَقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَّتَهَرَ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٌ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّفْتَدِرٍ»^۲: یقیناً تقوایشگان در باغ‌ها و کنار نهرهایی هستند در جایگاه صدق نزد فرمانروای توana. و تقوا تنها وسیله برای رسیدن به سعادت سرای آخرت است: «وَسَارَعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَقِينَ»^۳: و بستاید به سوی آمرزشی که از جانب پروردگارستان است و بهشتی که وسعت آن، آسمان و زمین است که برای اهل تقوا آماده شده است. «إِنَّ الْمُتَقِينَ فِي ظِلَالٍ وَ عُيُونٍ وَ فَوَاكِهٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ كُلُّوا وَ اشْرُبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّا كَذِلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ»^۴: همانا متّقین زیر سایه‌ها و کنار چشممه سارانند و میوه‌هایی که میل دارند. به پاداش آنچه انجام می‌دادید بخورید و بیاشامید که گوارایتان باد.

«إِنَّ الْمُتَقِينَ مَقَازًا حَدَائِقَ وَ أَعْنَابًا وَ كَوَاعِبَ أَتْرَابًا وَ كَأْسًا ِهَاقًا لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَعْوًا وَ لَا كَذَّابًا جَزَاءً مِّنْ رَّبِّكَ عَطَاءً حَسَابًا»^۵: مسلمًا برای تقوایشگان رستگاری بزرگی است و باغ‌ها و انواع انگورها و دخترانی همسال و جام‌های سرشار نه سخن ناروا در آن می‌شنوند و نه دروغی این پاداشی است از پروردگارت و بخششی است از روی حساب.

حتی تقوا وسیله‌ای است که انسان با آن به برکات آسمان و زمین

۱. حجرات: ۱۳.

۲. قمر: ۵۴ - ۵۵.

۳. آل عمران: ۱۳۳.

۴. مرسلات: ۴۱ - ۴۴.

۵. نباء: ۳۱ - ۳۶.

می‌رسد: وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرْيَ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخْذَنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ^۱: وَ اَكْرَاهُ اهْلَ شَهْرِهَا وَ آبَادِيهَا، اِيمَانَ مِنْ آوَرْدَنَدْ وَ تَقْوَى پیشَه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم؛ ولی تکذیب کردند؛ ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.

«وَاللَّهُ وَلِيُ الْمُتَّقِينَ»^۲

قرآن کریم در چند جا، ذکر کرده است که خداوند عدل، احسان، صبر، ثبات، توکل، توبه، پاکی و امثال آن را دوست دارد: «إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^۳: خداوند، نیکوکاران را دوست می‌دارد. «وَاللَّهُ يَحِبُّ الصَّابِرِينَ»^۴: خداوند استقامت کنندگان را دوست دارد. «إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الَّذِينَ يَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفَّا كَانُهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ»^۵: خداوند کسانی را که در راه او پیکار می‌کنند که گوئی بنایی آهنهای اند دوست می‌دارد. «إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»^۶: خداوند کسانی را که به او توکل می‌کنند دوست دارد. «إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يَحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»^۷: خداوند، توبه کنندگان و پاکان را دوست دارد. همچنین از جمله امور محبوب خداوند تقوا است. خداوند می‌فرماید: «بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَ أَنْفَقَ إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْمُتَّقِينَ»^۸: آری، کسی که به پیمان خود وفا کند و تقوا پیشه نماید، البته خداوند متّقین را دوست می‌دارد. و معنای محبت خداوند نسبت به بندهاش - چنانکه برخی عرفان ذکر

۱. اعراف: ۹۶.

۲. جاثیه: ۱۹.

۳. بقره: ۱۹۵.

۴. آل عمران: ۱۴۶.

۵. صف: ۴.

۶. آل عمران: ۱۵۹.

۷. بقره: ۲۲۲.

۸. آل عمران: ۷۶.

کرده‌اند - این است:

«برطرف ساختن حجاب از قلب بnde و توانا ساختن او به نحوی که بر بساط قرب الهی گام نهد. بنابراین آنچه که خداوند وصف می‌کند به اعتبار غایات است نه به اعتبار مبادی. و نشانه حب خداوند تعالی نسبت به بنده‌اش این است که او را توفیق دهد تا از تعلقات و وابستگی‌های دنیای فانی و سرای غرور دل بکند و به عالم نور ارتقاء یابد؛ با خداوند انس و الفت بگیرد و از غیر او دلتنگ شود. و تمام هم و غم‌های او به صورت هم و غم واحدی در آید».۱

و وقتی که خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، عهده‌دار کار او می‌شود. خداوند می‌فرماید: «إِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أُولَيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُ الْمُتَّقِينَ»؛ ظالمان یار و یاور یکدیگرنده، اما خداوند یار و یاور متقین است. «أَلَا إِنَّ أُولَيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزُنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبَدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ آگاه باشید اولیای خدا، نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند! همانها که ایمان آورند، و تقوا پیشه می‌کردن. در زندگی دنیا و در آخرت، شادند؛ و عده‌های الهی تخلف‌ناپذیر است! این است آن رستگاری بزرگ.

این سه آیه با لفظ (ألا) آغاز شده‌اند که حرف تنبیه و برای آگاه نمودن و متنبه ساختن است تا به اهمیت آنچه که می‌خواهد بیان کند، اشاره کند که اولیاء‌الله را ذکر کرد و آثار ولایت آنان و نعمت‌هایی را که در نزد خداوند به آنان اختصاص می‌یابد را بیان کرد.

«كلمه (ولایت) هر چند که اهل لغت معانی بسیاری برای آن بر شمرده‌اند، لیکن معنای اصلی آن بر طرف شدن واسطه در بین دو چیز است،

۱. شرح جامع اصول و روضه کافی، محمد صالح مازندرانی، ج ۹ ص ۳۹۹.

۲. جاثیه: ۱۹.

۳. یونس: ۶۴ - ۶۲.

به گونه‌ای که بین آن دو، واسطه‌ای که از جنس آنها نیست وجود نداشته باشد (که در این صورت هر یک ولی دیگری محسوب می‌شوند). اما از باب استعاره در معنای دیگری نیز استعمال شده، و آن نزدیکی چیزی به چیز دیگر است، حال این نزدیکی به هر وجهی که باشد، چه نزدیکی به مکان باشد و چه به نسب و خویشاوندی و چه به مقام و منزلت و چه به دوستی و صداقت و چه به غیر اینها، که با این حساب کلمه (ولی) بر هر دو طرف ولایت اطلاق می‌شود، (این ولی او است، و او ولی این است، یعنی از نظر مکان و یا خویشاوندی و یا مقام و یا دوستی و یا غیر اینها نزدیک آن است)، مخصوصاً اگر معنای اصلی کلمه را در نظر بگیریم - که عبارت بود از اتصال دو چیز به یکدیگر و نبودن واسطه‌ای بین آن دو - این اطلاق طرفینی روشن‌تر می‌شود، چون یکی از آن دو چیز آن چنان در دنبال آن دیگری قرار گرفته که هیچ چیز دیگری غیر این، به دنبال آن قرار نگرفته.

پس، وقتی می‌گوئیم خدای تعالیٰ ولی بنده مؤمنش می‌باشد، معنایش این است که آن چنان وصل به بنده است و آن چنان متولی و مدبر امور بنده است که هیچ کس دیگری این چنین ارتباطی را با آن بنده ندارد، او است که بنده را به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کند، امر می‌کند، نهی می‌کند، به آنچه سزاوار است وا می‌دارد، از آنچه نکوهیده است باز می‌دارد و او را در زندگی دنیایی و آخرتیش یاری می‌کند. «إِنَّا لَنَصْرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ»^۱: ما فرستادگان خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگی دنیا و روزی که شاهدان برای شهادت برهمی خیزند یاری می‌کنیم.

از طرفی مؤمن نیز در حقیقت ولی خدا است، زیرا آن چنان وصل به خدا است که در اوامر و نواهی خداوند اطاعت او را دنبال می‌کند و تمامی برکات معنوی از قبیل هدایت، توفیق، تأیید، تسلیم و به دنبالش اکرام به

بهشت و رضوان را از خدای تعالی می‌گیرد. پس، اولیای خدا – به هر حال – تنها مؤمنین‌اند، زیرا خدای تعالی خود را ولی آنان در حیات معنویشان دانسته و فرموده: «وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ».

چیزی که هست آیه بعد از این آیه کلمه «ولایت» را طوری تفسیر می‌کند که با این ادعاء که خدای تعالی ولی همه مؤمنین باشد، نمی‌سازد، چون ما می‌دانیم در بین مؤمنین کسانی هستند که در عین داشتن ایمان مبتلا به شرکند، همچنانکه خود خدای تعالی فرموده: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ».^۱ لذا آیه‌ای که بعد از آیه مورد بحث آمده است مؤمنین ولی خدا را چنین معرفی کرده: «الذِّينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَقَوَّنُونَ»، تازه به صرف داشتن ایمان و تقوا معرفی نکرده بلکه با آوردن کلمه (کانوا) فهمانده که اولیای خدا قبل از ایمان آوردن تقوابی مستمر داشته‌اند، فرموده: «الذِّينَ آمَنُوا» و سپس بر این جمله عطف کرده که: «وَكَانُوا يَتَقَوَّنُونَ»، و با آوردن این جمله می‌فهماند که اولیای خدا قبل از تحقق این ایمان از آنان، دائمًا تقوا داشته‌اند، و معلوم است که ایمان ابتدایی مسبوق به تقوا نیست، بلکه ایمان و تقوا در افراد معمولی دو مفهوم نزدیک به هم هستند و یا بر عکس اولیای خدا اول ایمان در آنان پیدا می‌شود، سپس به تدریج دارای تقوا می‌شوند، آن هم تقوابی مستمر و دائمی.

پس منظور از این ایمان مرتبه دیگری از مرتب ایمان است، غیر آن مرتبه اول که در افراد معمولی یافت می‌شود. یعنی دارای ایمانی مناسب با لوازم آن مرتبه از اسلام می‌گردد، تا آنجا که بنده خدا به حقیقت معنای الوهیت تسلیم امر پروردگارش می‌شود، و در حقیقت خود را عبد و خدا را الله و معبود خود می‌داند. اینجاست که دیگر اعتراض و خشم از او سر نمی‌زند، در برابر هیچ امری از قضا و قدر و حکم پروردگارش ناراحت

۱. یوسف: ۱۰۶.

۲. یونس: ۶۳.

نمی‌شود و بر هیچ‌یک از خواسته‌های او اعتراض نمی‌کند. و این ایمان کاملی است که به وسیله آن عبودیت عبد به حد تمام می‌رسد، و دیگر نقصی در ایمانش باقی نمی‌ماند. «فَلَا وَرَبَّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بِيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَبْدِلُوْا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يَسِّلُّمُوا تَسْلِيمًا»^۱: به پروردگارت سوگند که ایمان نمی‌آورند مگر اینکه در اختلافی که دارند تو را داور کنند و آنگاه در دلشان از حکمی که کرده‌ای ملالی نیابند و بی‌چون و چرا تسلیم شوند.

علاوه بر این، در آیه مورد بحث اهل این مرتبه از ایمان را این‌طور معرفی و توصیف کرده که: «لَا خوفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۲: نه ترسی بر آنان است و نه غمگینی می‌شوند و این جمله به خوبی دلالت می‌کند بر اینکه منظور از این ایمان، درجه عالی از ایمان است، آن ایمانی که با آن معنای عبودیت و مملوکیت صرف، برای بنده به حد کمال می‌رسد، و بنده غیر از خدای واحد بی‌شریک مالکی نمی‌بیند و معتقد می‌شود که خودش چیزی ندارد تا از فوت آن بترسد و یا به خاطر از دست دادن آن اندوهناک شود. چون خوف همیشه از اینجا سرچشمه می‌گیرد که انسان، احتمال ضرری را بدهد و اندوه زمانی به دل وارد می‌شود که آدمی چیزی را که دوست داشته از دست بدهد، و یا چیزی را که ناخوشایند می‌دانسته گرفتارش شود. و خلاصه، خوف و اندوه به خاطر از دست دادن نفع و یا برخورد با ضرر دست می‌دهد، و تحقیق این خوف و اندوه وقتی قابل تصور است که آدمی برای خود ملک و یا حقی نسبت به آن چیزی که از آن خوف و اندوه دارد قائل باشد، مثلاً خود را مالک فرزند و یا جام، و یا آنها و غیر آنها را متعلق حق خود بداند، و اما چیزی را که می‌داند به هیچ وجه بین او و آن چیز علقه و رابطه‌ای نیست، هیچ وقت درباره آن نه ترسی پیدا می‌کند و نه اندوهی.

۱. نساء: ۶۵.

۲. یونس: ۶۳.

و بر این حساب اگر کسی را فرض کنیم که معتقد است به اینکه تمامی عالم و نک تک موجودات آن و حتی وجود خودش ملک مطلق خدای سبحان است و احدی در این ملکیت شریک او نیست قهراً خود را نیز مالک هیچ چیز نمی داند، و هیچ چیزی را متعلق حق خود به حساب نمی آورد تا درباره آن دچار خوف و یا اندوه شود، و این حالت همان وضعی است که خدای تعالی اولیای خود را به داشتن آن توصیف نموده و فرموده: «الا ان اولیاء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون».

پس اولیای خدا نه از چیزی می ترسند، و نه برای چیزی اندوه می خورند - نه در دنیا و نه در آخرت - مگر آنکه خدای تعالی اراده کند که آنان از چیزی بترسند و یا درباره آن اندوه خورند، همان طور که از آنان خواسته است تا از پروردگارشان بترسند، و از فوت کرامتی الهی که از آنان فوت شده اندوه بخورند، و همه این ها مراحلی است از تسليم خدا شدن - دقت بفرمایید. خداوند می فرماید: «الَّذِينَ يُلْعَنُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهُ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا»^۱: کسانی که پیام های خدا را می رسانند و از هیچ کس جز خدا نمی ترسند و خدا برای حسابرسی کفایت می کند و فرمود: «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشُوْهُمْ فَرَادَهُمْ إِيمَانًا وَ قَالُوا حَسِبَنَا اللَّهُ وَ تَنَعَّمُ الْوَكِيلُ»^۲: همان کسانی که وقتی مردم به آن ها گفتند: مشرکین در برابر شما گرد آمدند پس از آنان بترسید. اما به جای ترس بر ایمانشان افروده شد و گفتند: خداوند ما را بس است و نیکو حمایت گری است و نیز فرمود: «وَ لَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أُتُوكَ لِتَحْمِلُهُمْ قُلْتَ لَا أُجَدُ مَا أَحْمَلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَ تَأْعِيْهُمْ تَفِيْضٌ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ»^۳: آنهایی که وقتی نزد تو آمدند تا سوار و اعزامشان کنی، گفتنی:

۱. احزاب: ۳۹

۲. آل عمران: ۱۷۳

۳. توبه: ۹۲

مرکبی ندارم که بر آن سوارتان کنم و آنها برگشتند در حالی که از غم اینکه چیزی ندارند تا برای جهاد خرج کنند، چشمانتشان اشک می‌ریخت.
بنابراین، اطلاق آیه که خوف و اندوه را به طور مطلق از اولیای خدا نفی می‌کند، دلالت دارد بر اینکه اولیای خدا هم در دنیا متصف به نداشتن خوف و اندوه‌هند، و هم در آخرت.

و نظیر آن آیات آیه زیر است که می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَنَزَّلَ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ لَا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزُنُوا وَ ابْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تَوَعَّدُونَ، نَحْنُ أُولَئِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ»^۱: بی‌گمان کسانی که گفتند خدا پروردگار ماست سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند که بیم مدارید و غمگین نباشید و مژده باد شما را به بهشتی که وعده داده می‌شدید و در زندگی دنیا و در آخرت مددکاران و دوستان شماییم.

نفی خوف از غیر خدا و نفی حزن از اولیای او هم به این معنا نیست که برای اولیاء الله خیر و شر، نفع و ضرر، نجات و هلاکت، آسایش و خستگی، لذت و درد و نعمت و بلاء یکسان، و درک اولیای خدا درباره آنها مشابه باشد، چون عقل انسانی بلکه شعور عام حیوانی هم این معنا را نمی‌پذیرد، بلکه معناش این است که اولیای خدا برای غیر خدای تعالی هیچ استقلالی در تأثیر نمی‌بینند و مؤثر مستقل را تنها خدای تعالی می‌دانند و مالکیت و حکم را منحصر در خدای عزوجل دانسته، در نتیجه از غیر خدا نمی‌ترسند، و جز از چیزی که خدا دوست می‌دارد و می‌خواهد که از آن بر حذر باشند و یا به خاطر آن اندوه‌گین شوند، بر حذر نشده و اندوه‌گین نمی‌گردند.^۲ لذا می‌بینیم که قرآن اشاره می‌کند که آنان در موارد متعددی در حالت حذر هستند: «أَمَّنْ هُوَ قَاتِلُ آنَاءَ اللَّيلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا يَحْذِرُ الْآخِرَةَ وَ يُرْجُو رَحْمَةَ

۱. فصلت: ۳۰-۳۱.

۲. الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۰ ص ۸۸.

رَبِّهِ قُلْ هُلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ^۱:
یا کسی که در ساعات شب به عبادت مشغول است و در حال سجده و قیام،
از عذاب آخرت می‌ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است بگو: «آیا
کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟! تنها خردمندان متذکر
می‌شوند. و می‌فرماید: «وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ»^۲: و
بدانید خداوند آنچه را در دل دارید، می‌داند! پس از او بر حذر باشید.

برخی آثار ولایت الهی

آنگاه که خداوند عهددار کار بندگانش شود، او را از تاریکی‌ها به نور
هدایت می‌کند: «اللَّهُ وَلِيَ الَّذِينَ آمَنُوا بِحُرْجُّهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^۳:
خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنها را از
ظلمات‌ها، به سوی نور ببرون می‌برد. در اینجاست که وضعیت چنین بندگانی است:
با وضعیت سایر مردمی که از آن نور الهی بهره‌مند نشده‌اند، یکسان نیست:
«أُوْ كَطْلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لَجَّيْ يُفْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ
ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكُنْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهَ لَهُ
نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ»^۴: یا همچون ظلماتی در یک دریای عمیق و پهنایی که
موج آن را پوشانده، و بر فراز آن موج دیگری، و بر فراز آن ابری تاریک
است؛ ظلمات‌هایی است یکی بر فراز دیگری، آن‌گونه که هر گاه دست خود
را خارج کند ممکن نیست آن را ببیند! و کسی که خدا نوری برای او قرار
نداده، هیچ نوری برای او نیست! این عبد مؤمن که ولایت الهی او را در بر
گرفته، نوری دارد که با آن در میان مردم قدم بر می‌دارد: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا

۱. زمر: ۹.

۲. بقره: ۲۳۵.

۳. بقره: ۲۵۷.

۴. نور: ۴۰.

فَأَحْسِنَا وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يُمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا^۱: آیا کسی که مرده بود، سپس او را زنده کردیم، و نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در ظلمت‌ها باشد و از آن خارج نگردد؟ پس هر گاه بنده‌ای به این مقام برسد نگاه او به نور خداست. در نتیجه می‌بیند آنچه را که مردم عادی نمی‌بینند و می‌شنود آنچه را که دیگران نمی‌شنوند و در آنچه آنان نمی‌اندیشند می‌اندیشد و آن چه را که آنان نمی‌خواهند می‌خواهد. هر چند که ظاهر اعمال و صورت حرکات و سکنات او مانند سایر مردم است. به این ترتیب او شعور و اراده‌ای ما فوق شعور و اراده سایرین دارد. یعنی او حیاتی مخصوص به خود دارد که منشأ شعور و اراده اوست و سایر مردم این حیات را ندارند. لذا مؤمن متّقی حقیقی مرتبه ویژه‌ای از حیات دارد که بقیه افراد ندارند.

همان‌طوری که عموم مردم در انجام برخی امور با سایر حیوانات مشترکند و مانند حیوان لوازم زندگی و حرکت ارادی دارند، اما در عین حال تردیدی نیست که انسان از سایر انواع حیوان، راقی‌تر و برتر است و حیاتی برتر از حیات حیوان دارد. چرا که می‌بینیم در انسان آثار شگفتی وجود دارد که از افکار کلی و اندیشه‌های خاص او سرچشمه می‌گیرد. به همین خاطر وقتی که حیوان را با مرتبه بالاتر آن یعنی نبات مقایسه می‌کنیم و نبات را با مراتب ما قبل آن مقایسه می‌کنیم می‌گوییم که هر یک از این مراتب انواع و اجناس مرتبه‌ای برتر و حیاتی مافوق حیات مراتب ما قبل خود دارند. و همین‌طور انسانی که به او علم و ایمان داده شد و در سرای یقین مستقر گردیده و به پروردگار خود مشغول شده و از غیر او فراغت یافته، به چیزهایی می‌اندیشد که در وسع سایرین نیست و به دنبال چیزهایی است که غیر او بدان دست نمی‌یابند، او حیاتی مافوق حیات دیگران دارد و نوری

دارد که در شعور خود از آن کمک می‌گیرد و از اراده‌های ب Roxوردار است که تنها با او و در ظرف حیاتی او وجود دارد.^۱ برای همین می‌بینیم که قرآن کریم هنگامی که به کسانی می‌رسد که شیطان بر آن‌ها ولايت یافته و آنان را از نور به تاریکی خارج ساخته، می‌فرماید: «الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكُمُ الظَّاغُورُونُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»^۲ و درباره آنان می‌گوید: «أَلَهُمْ قُلُوبُهُمْ يَفْقُهُونَ بَهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبَصِّرُونَ بَهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بَهَا أُولَئِكَ كَالْأَعْمَامُ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»^۳: آنها دلهایی دارند که با آن نمی‌فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی‌بینند؛ و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند؛ آنان همچون چهارپایانند؛ بلکه گمراحتی! اینان همان غافلانند! بنابراین این آیه برای ما ثابت می‌کند که آن‌ها نیز دل‌ها و چشم‌ها و گوش‌هایی مانند سایر مؤمنان دارند اما آثاری که این دل‌ها و چشم و گوش‌ها در مومنین بر جای می‌گذارند، در آن‌ها وجود ندارد و شاید منظور از حدیث قدسی پیامبر (صلی الله علیه و آله) که از شیعه و سنی روایت شده است همین باشد که فرمودند: «وَ أَنَّهُ (الْعَبْدُ) لِيَتَقَرَّبَ إِلَى الْنَّافِلَةِ حَتَّى أَحِبَّهُ فَإِذَا أَحِبَّهُ كَنْتُ سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يَبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطَقُ بِهِ وَ يَدُهُ الَّتِي يَبْطِيشُ بِهَا. إِنْ دُعَانِي أَحِبَّتُهُ وَ إِنْ سَأْلَنِي أَعْطَيْتُهُ»^۴: بنده من با نافله و اعمال مستحبی خود را به من نزدیک کند تا او را دوست بدارم. پس آنگاه که او را دوست بدارم گوش او می‌شوم که به وسیله آن می‌شنود و چشم او می‌شود که به وسیله آن می‌بیند و زبان او می‌شوم که به وسیله آن سخن می‌گوید و دست او که به وسیله آن خشم می‌گیرد. اگر مرا فرا خواند و به درگاه من مناجات کند او را اجابت می‌کنم و اگر از من چیزی بخواهد به او اعطای می‌کنم.

۱. المیزان، ج ۷، ص ۳۳۷.

۲. بقره: ۲۵۷.

۳. اعراف: ۱۷۹.

۴. اصول کافی، ج ۲ ص ۳۵۲، کتاب ایمان و کفر، باب من آذی المسلمين و احترافهم، حدیث: ۷

در معنای این حديث گفته شده: «چنین بنده‌ای تنها به وسیله ذات حق تعالی و در راستای آن می‌شود، می‌بیند و خشم می‌گیرد و فقط در آنچه که مورد رضا و خشنودی اوست گام بر می‌دارد. او مؤمن حقیقی است که هر باطلی از او خارج شده و با حق همراه گردیده است».^۱

تا اینجا این نتیجه حاصل شد که انسان به وسیله تقوا به مقامی می‌رسد که محظوظ خدای تعالی قرار می‌گیرد و آنگاه که خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، عهده‌دار کارش می‌شود و در این صورت از هر خوف و حزنی ایمن می‌گردد. چنین بنده‌ای – همان‌طور که در روایات آمده – در حصن الهی قرار می‌گیرد. امام رضا از پدران خود از قول حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمودند: از پیامبر (ص) شنیدم که فرمود: جبریل گفت از خداوند عزوجل شنیدم: «لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی أمنَ من عذابي». معلوم است که این امر فقط با شروط و شرایطی تحقق می‌یابد و آن شروط همان طوری که در روایات آمده است: ایمان به امامت خاص ائمه اهل بیت (علیهم السلام) و اطاعت و تسلیم در برابر آنان است لذا در ذیل همین روایت آمده است «بشرطها و أنا من شروطها». امام صادق (ع) نیز فرمود: «من قال: لا اله إلا الله مخلصا دخل الجنة و اخلاصها أن تحجزه لا اله إلا الله عما حرم الله عزوجل»^۲: هر کس از روی اخلاص بگوید لا اله الا الله وارد بهشت می‌شود و اخلاص او به این است که لا اله الا الله او را از آنچه خداوند عزوجل حرام کرده است، باز دارد و مرتكب محرمات نگردد.

لذا هنگامی که بنده در دژ الهی قرار می‌گیرد، از تیرهای شیطان و فریب‌های او در امان است. خداوند می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ انْقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصَرُونَ»^۳: پرهیزگاران هنگامی که گرفتار

۱. شرح جامع اصول و روضه کافی، منبع قبلی، ج ۹ ص ۴۰۱.

۲. توحید: شیخ صدق، ص ۲۵، باب ثواب الموحدین، حدیث: ۲۳.

۳. همان، ص ۲۷، حدیث: ۲۶.

۴. اعراف: ۲۰۱.

وسوسمه‌های شیطان شوند، به یاد می‌افتد؛ و ناگهان بینا می‌گردند. منظور از طائف شیطانی، چیزی است که دور قلب انسان طوف می‌کند تا او را وسوسه کند و بفریبد. این آیه به منزله تعلیل دستوری است که در آیه قبل است و به پناه بردن به خداوند فرمان می‌دهد: «وَ إِمَّا يُنْزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَرْغُ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلَيْهِ»^۱: و هرگاه وسوسه‌ای از شیطان به تو رسد، به خدا پناه برو؛ که او شنونده و داناست!

معنای نرغ همان طور که راغب در مفردات گفته است: «داخل شدن در چیزی برای فاسد کردن آن است». خداوند می‌فرماید: «من بعد آن نَرَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنِ إِخْوَتِي»: پس از آن که شیطان میان من و برادرانم را بر هم زد. و گفته شده: نرغ شیطان به معنای کمترین وسوسه او است. بنابراین معنای آیه این است: هنگام وسوسه شیطان به خدا پناه ببر، این کار راه و رسم متّقین است. زیرا آنان هنگامی که وسوسه شیطانی به سراغشان می‌آید بلاfacسله به خاطر می‌آورند که خداوند پروردگار و مالک آنان است، امور آنان را تدبیر می‌کند و امر آنان را به سوی خود باز می‌گرداند آنان نیز امر خود را به او ارجاع می‌دهند در نتیجه خداوند کید شیطان را از آنان دفع می‌کند و حجاب‌های غفلت را از آنها مرتفع می‌سازد به این ترتیب آنها با بصیرت می‌شوند و پرده غفلتی بر دیدگان آنها وجود ندارد. پس آیه مورد بحث نظری این آیه است که می‌فرماید: «إِنَّ عَبَادَيِ لَيْسَ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ أَتَّبَعَكُمْ مِنَ الْغَاوِينَ»^۲: بر بندگانم تسلط نخواهی یافت؛ مگر گمراهانی که از تو پیروی می‌کنند. به این ترتیب معنای رحمت ویژه‌ای که خداوند به بندگان متّقی خود و عده داده، روشن می‌شود: «وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلُّ شَيْءٍ فَسَأُكَبِّهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ»^۳: رحمت من هر چیزی را در برگرفته است پس به

۱. اعراف: ۲۰۰.

۲. حجر: ۴۲.

۳. اعراف: ۱۵۶.